



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هفتصد و بیست و سوم





آقای عبد العزیز واحدی از فرانسه



-پیام معنوی

شاید حدود پانزده سال پیش بود که یکی از روزها همسرم در حین دیدن برنامه‌های ماهواره‌ای، برنامه گنج حضور را دید و به من گفت: فکر می‌کنم از این برنامه خوشت بیاید. و من هم طبق معمول چند دقیقه‌ای بدان گوش کردم و در عین اینکه از موضوع مورد بحث که درباره حافظ بود، خوشم آمد ولی برای تکمیل نگارشی که در دست داشتم به پشت میز کارم برگشتم.

تا اینکه چند سال بعد به توصیه یکی از دوستان، یکی از برنامه‌های رادیویی گنج حضور جناب پرویز شهبازی را پیدا کردم و گاه و بیگاه بدان گوش می‌کردم که با آشنایی با برخی از اصطلاحات خاص ایشان چون: من ذهنی، همانیده شدن، فضا گشایی، اصطلاح صندوق، بروز ترس و نگرانی از اتفاقات که اکثرا سبب بیدار شدن ما می‌شوند و مفهوم لطیفی از واژه زندگی و نظایر آن، توانستم درک نسبی از مفاهیم بدیع و انسان ساز مثنوی، روزی چند ساعت وقتم را بدان اختصاص دهم و خود را موظف به رعایت قانون جبران بنمایم، که هر چند پرداخت مختصر ماهیانه‌ای بیش نبوده و نیست ولی همین اندازه تعهد به اصل قانون جبران، تاثیر بسزایی در زندگی مادی و معنوی من داشته و دارد.

و همواره مترصد پیدا کردن فرصتی برای به اشتراک گذاردن حال و مقال به دیگر همراهان این راه نور و امید بودم که به علت نابینایی و ناتوانی، در به کارگیری و استفاده درست از امکانات الکترونیکی روز و اندکی کاهلی و سستی ایام پیری، توفیق این انجام وظیفه ضروری برایم دست نمی داد. ولی همه روزه با درک و فهم نکات ظریف و مفاهیم عمیق تک تک ابیات مثنوی و غزلیات شمس، حال و هوای دیگری نصیبم شد و دنیای تیره نابینایی ام را روشنی عطا کرد. و ایام ضعف دوران پیری ام را قوت و شوری تازه بخشید. که زبانم از بیان چگونگی اش ناتوان است و کلماتم نمی تواند گویای لحظات زیبا و شور آفرینش باشد.

باید به این نکته هم اشاره کنم که سالیان زیادی صدها بار اشعار مولانا را خوانده و یا از پدر که خواندن مثنوی کار روزانه اش بود شنیده بودم و شاید از برخی از ابیاتش لذت هم برده بودم ولی با پیام هستی بخش و در عین حال آموزنده و ره گشایش کاملاً بیگانه بودم. همچنین لازم است که اضافه کنم طی سالیان دراز، دایماً در طلب درک روشنتری از عالم عرفان و معنویت بودم و در مکتبها و جلسات مختلفی هم شرکت می کردم و از گفته ها و بیانات شیوای برخی از صاحبان حظی می بردم و لحظات سبک تر و شاداب تری را هم حس می کردم ولی به مجرد بازگشت به خانه توشه ای با خود نداشتم و حال و هوایم یکی دو ساعت بیشتر دوام نداشت.

باید اقرار کنم که سواد ظاهری و دانش در حد دکترا و کار طولانی علمی و فرهنگی به عنوان یک دبیر، یا معلم هم نتوانسته بود مرا در این امر مهم حیاتی یاری داده باشد بلکه خود سبب قوت بیشتر من ذهنی و پر شاخ و برگ شدن عالم مادی و جسمی ام شده بود و یا به قول آقای علی از یکی از روستاهای ایلام، گویی هر روز با پیشروی در عالم مادی بر اساس من ذهنی بیشتر و بیشتر جوی زلال وجودم را با سیمانی ضخیم و غیر قابل نفوذ می پوشاندم که جانم نمی توانست از کمترین رطوبت این زلال حیات بخش جرعه ای بنوشد و اجازه رویش و سر زدن کمتر گل و گیاهی در زمینم نمی دادم که البته بر خلاف کیفیت آن چشمه و جویبار آن روستای ایلام، چشمه جان و وجود آدمی امری ازلی و خشک نشدنی است و تنها ممکن است فردی به نوعی به خود ظلم کرده و از این چشمه ابدی و شفافیت زلال آن محروم بماند که شاید عبارت «ربنا ظلمنا انفسنا» به همین معنا اشاره کرده باشد.

چنین بود که علیرغم بارور شدن شرایط ظاهری زندگی مادی و جسمانی، باطنی خاموش و لرزان و متغیر داشتم که کسی از آن خبر نداشت که با آشنا شدن با مفاهیم عالی و نور افزای ابیات مولانا از طریق تحلیل های استادانه آقای پرویز شهبازی و یافتن رمز حقیقی ورود به عالم مولانا، از تعلیمات ایشان سبب گردید که با دریافت اولین شعشعه و درخشش نور هستی در خود به دنیای تازه ای راه یابم.

آری دنیایی هدفمند و سرشار از شوق و امید، توام با نوعی شادی بی سبب. در حالیکه تا قبل از بروز این تحول اساسی نجات بخش همواره تصور می کردم، صاحب باور و یا عقیده و معنویتی هستم و حتی به همان عقل سطحی و بی پشتوانه خودم هم می بالیدم، تا آنجا که از خود می پرسیدم که مولانا چرا می گوید:

عقل بند ره روانست پسر
بند بشکن ره عیانست ای پسر
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۸۲

که بتدریج با آشنا شدن با ذره‌ای از عالم درخشان هستی که سازنده و در برگیرنده تمامی عالم وجود است، دیدم که تمامی عقل محدودم در زیر و رو کردن دنیای مادی و چگونگی‌ها، در سطوح و رویه‌ها و مربوط به ذهنیات و عالمی است که خود ساخته و پرداخته‌ایم و با انواع مختلف غم و اندوه و انواع سختی‌ها و بن‌بست‌های آن هم درگیر هستیم. اینک با برخورداری از اندک پرتو حیات، دارم از آن خلاصی می‌یابم و صبح و شام با نوعی شادی بی سبب قرینم و با غم و اندوه بیگانه.

چنین است که اینک به تمامی، مرهون زحمات شبانه روزی و کار سنگین و ابتکارات نوین آقای پرویز شهبازی هستم که مرا همچون هزاران تن دیگر با مفاهیم موثر و انسان ساز مولانا جلال الدین بلخی آشنا کردند و تاکنون صدها بار خود را موظف به بیان حالی می بینم که حداقل توانسته باشم نسبت به اصل مهم قانون جبران بی تفاوت نمانده باشم.

سرانجام بر آن شدم برای رعایت قانون جبران و داشتن سهمی در این نهضت بزرگ معنوی در عصر الکترونیک که می توان آن را تولدی مجدد و یک رنسانس معنوی عصر حاضر نامید، در لحظات پایانی همین سال ۲۰۲۱، مراتب سپاس و تبریکات خالصانه را به مناسبت تولد مسیح تقدیم دارم.

و همزمان بدین حقیقت اشاره کنم که چگونه خیل عظیمی از زن و مرد، کوچک و بزرگ و پیر و جوان، بیکباره حالی، دیگر و مرتبتی نو نصیبشان شده است. که از اقاصا نقاط ایران تا دیگر بلاد دنیا با شوق و توانی بالا ندا سر می دهند و از نور و شادی امید و رضایتمندی سخن می گویند و با حقیقت هستی خود را عجین و همساز می بینند.

که نمونه‌های بارز این حقیقت زیبا و امیدبخش را می‌توانیم از سخنان و پیام‌های پربار و روشن و روح‌افزای بانوانی چون: یلدا از تهران، سارا از آلمان، پریسا از کانادا، مریم از اورنج کانتی و آقایان، علی از دانمارک، پویا از آلمان، در کنار بیانات عمیق و زیبای نوجوانانی چون نازنین، آیدا، نسترن، فرزانه و مادران پیشگام‌شان چون راحله، فرخنده یا زهره و پروین از اصفهان یا بانوان سمانه از تهران، شهپر از اتریش، فریده از هلند در کنار بیانات بکر و الهام بخش بانو فریبا و آقایانی چون بندرعباسی، اهوازی و یا آقای علی از یکی از روستاهای ایلام و دیگر نوجوانان بیدار شده چون امیرعلی، امیرحسین، مهدی و عارف از اصفهان، که در سایه درک کامل مفاهیم انسان‌ساز مولانایی توانسته‌اند با رهایی از انواع وسوسه‌های من‌ذهنی با قوت کلام و با ایمان و بینش حقیقی مکنونات قلبی خودشان را بیان کرده و می‌کنند.

با جرات و یقین تمام، با بیان الکن به همگان می‌گوییم که برآستی همین شخصیت والا، آقای پرویز شهبازی هستند که عالم تاریک فرورفته در ظلمت بی‌خبری فردی چون مرا، همچون هزاران ممنوع مرا نور و روشنی بخشیدند و با مفاهیم حقیقی ابیات و غزلیات مولانا آشنا ساختند.

که اینک با وجود ضعف ایام هشتاد و هفت سالگی، به همراه کوری و نیمه شنوائی، آنهم در تنهایی در دیار غربت، آنچنان نیرو و حالی یافته‌ام که با لحظات شاد و سرشار ناشی از رضایت درونی، به همراه صبر و شکر دایمی، سبب حیرت نزدیکان و دوستانم شده است. نوعی شادی بی‌سبب و آرامش درونی به همراه انرژی و قوتی که اصلاً نمی‌تواند با سن و سال توام با معلولیت و دیگر مشکلات ایام کهولت فردی چون من قابل تصور باشد. ولی می‌بینم که واقعیتی است که دارم حس می‌کنم و سبب حیرت اطرافیان و همسایگانم هم شده است. تا آنجا که گاه و بیگاه برای خلاصی از غم و غصه و لحظات سخت و مشکل‌شان به نزد من می‌آیند.

از دست و زبان که بر آید
کز عهده شکرش به در آید
-سعدی، گلستان، دیباچه

همین رضایت درونی توام با ثبات و آرامش همیشگی، همان عنایتی است که از بالا نصیبم شده که به زندگیم حال و هوای دیگری بخشیده که کلام و واژه درستی برای تشریح لحظاتم نمی‌یابم. که حضرت مولانا فرمود:

هزار ابر عنایت در آسمان رضا است
اگر ببارم از آن ابر بر سرت ببارم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۳

حقیر، شخصا، این آرامش، شادی، مقام صبر و شکر را از استاد شهبازی و تشریح ظریف و استادانه‌شان از ابیات و عبارات عالی مثنوی و غزلیات شمس آموختم که همه روزه سه الی چهار ساعت، تمامی لحظاتم را به خواندن و تعمق در مفاهیم عالی تک‌تک ابیات و یا پیام‌های عشق توسط خیل بزرگی از بیدار و روشن شدگان و علاقه‌مندان گنج حضور اختصاص داده‌ام که بسی خوشنود و سپاسگزار هم هستم که افتخار همراهی با کاروان نور و شادی گنج حضور را دارا هستم. باید بگویم همین شخصیت والا، جناب استاد شهبازی هستند، که اولین راهگشا و مبتکر روش درک مفاهیم والای جامعه شناسانه و روان شناختی اصیل ابیات حیات‌بخش مثنوی هستند که برای رهایی نوع بشر از هر خرافه و تعاریف گمراه کننده که حاصل انواع باورهای پوشالی است.

همان خرافات و تعاریف حاکم بر مردمان که در طی قرون متمادی ریشه دوانده که تا همین بیست سال اخیر همچون دیواری با پوششی قیرگونه و آهنین سبب پوشش مفاهیم زیبا و درخشش الماس گونه عالم معنا و خلقت و هستی کل شده و کس را توان و جرات برون رفت از این همه نادانی و تاریک اندیشی نبود.

در حقیقت همان درخششی که در تک تک جلوه‌های رنگارنگ هر نمودی و سرآمد همه نمودها یعنی انسان، دایما وجود داشته و دارد. می‌بینیم که یکه و تنها از عمق باورهای خشک و بیجان قرون و اعصار خود را بیرون کشیده و با قبول مسولیت سنگین و صدها مانع ریز و درشت، به سادگی از این گنج پنهان پرده برداشته و با استفاده بهینه از عالی‌ترین امکانات رسانه‌ای دنیای الکترونیکی، با تحمل مردانه بار سنگین مادی و معنوی این رسالت بزرگ را به دوش می‌کشد و با تلاشی خستگی‌ناپذیر و همتی بلند و پشتکاری مثال‌زدنی، پیام انسان ساز مولانا جلال الدین بلخی را به گوش جهانیان فارسی زبان می‌رساند و سبب بیداری صدها بلکه هزاران زن و مرد و کوچک و بزرگ از کودک ده ساله گرفته تا پیرانی چون حقیر هشتاد و اندی ساله شده‌اند و همگان را بر آن داشته‌اند که بنا بر قانون جبران، در تکاپو در آیند و با مطالعه و به کارگیری اندیشه دریافتهای باطنی و معنوی، خودشان را به رشته تحریر در آورند.

حال با عنایات حضرت حق و درک و شرح مستقیم استاد شهبازی، از مفاهیم دقیق و بیدار کننده دریای بیکران دانش و حکمت مولانا و تشریح استادانه و ظریف ابیات مثنوی و غزلیات شمس، مثل دیگر راهیان علم و معرفت، نه تنها با خرد برین مولانایی، بلکه در کنار دیگر بزرگانی چون عطار نیشابوری، شیخ اشراق سهروردی، فیض کاشانی، شیخ بهایی، هاتف اصفهانی، اقبال لاهوری، باباطاهر عریان و بالاخره سعدی بزرگ و حضرت حافظ، با نگرشی نوین و افتخارآمیز بنگرم و شاداب و خرسند باشم و در لحظات پایانی عمرم به گوهر تابان وجودم پی برم که ناخودآگاه سالیان دراز در طلب آن از بیرون از خود بودم که بنا به فرموده حافظ بزرگ:

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است
طلب از گم‌شدگان لب دریا می‌کرد
-حافظ، غزل شماره ۱۴۳

با تشکر و سپاس فراوان از هستی کل جان جهان و مولانا جلال الدین و پرویز شهبازی و یاران پر تلاشش.

عبدالعزیز واحدی، فرانسه
ژانویه ۲۰۲۲



آقای شاپور



با سلام خدمت جناب شهبازی و دوستان گرامی گنج حضور

در برنامه ۹۰۵ بیت ۲۱۶۶ از دفتر دوم داشتیم:

یک بدست از جمع رفتن یک زمان
مکر شیطان باشد این نیکو بدان

به این نکته آگاه باش هر زمان از دوستان و عاشقان جدا باشی ولو این که به اندازه یک وجب، بدان که گرفتار
حیله شیطان شده‌ای. مولانا می‌فرماید: « نتیجه جدا شدن، گرفتار شدن به نادانی‌های من‌ذهنی است و آنجاست
که زندگی و خدا تو را گوشمالی خواهد داد تا دوباره به اصل خود برگردی.»

آب اگر خواهد یکی تشنه ز چاه
بایدش امید باشد از اله

بایدش دلو و رَسَن باشد به دست
گر ز عطشان خواهدش لبها پرست

همتی باید ز سوی تشنه لب
تا رسد امدادها از سوی رب

عمق چاه آب اگر صد گز بود
با طناب صد گزی ممکن بود

گر یکی گز کم شود از این طناب
کی رسد لبهای این تشنه به آب

تو همان مردی که بر دیوار بود
لیک عاشق بر صدای آب بود

هر یکی خشتی که کند از این حجاب
بود امیدش رسد دستش به آب

تا نکند او این حجابش خشت خشت
کی رسیدی دست او بر آن بهشت

گر یکی خشتی بماند از این حجاب
کی رسیدی دست او بر آبِ آب

گر بخواهی تا روی بر آسمان
اول ای جان بایدت یک نردبان

نردبانی نه که از ما و منی
نردبانی باید از حق، ای سنی

گر بخواهی تا رسی بر پشتبان
نردبانی باید ای جان، نردبان

گر یک پله بود کم، نیست را
تا رسی بر آسمانِ این هِلا

گر بخواهی رفت تا شهر دگر
از برای دیدن و سیر و سفر

حاجت آید تا روی در بین شهر
تا به مقصودت رسی از این سفر

گر برآیی تا در دروازه‌اش
کی بینی مردمان و خانه‌اش

بر خودت رنج سفر را برده‌ای
نه خرید و نه زیارت کرده‌ای

این چنین گوید به ما آن مرد پاک
تا به مقصدت بایدت تو سینه چاک

همت و مردانگی را پیشه کن
آب را در خاک سوی ریشه کن

تا رسد آب حیات خشک لب
تا رهی زین تشنگی و تاب و تب

چون چنین خواهی، خدا خواهد چنین
می‌دهد حق آرزوی متّین
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت شماره ۶

ما بقی ما جِرا ای معنوی
بشنوی از لا به لای مثنوی

یک زمان از وی عنایت بر کند
عقل زیرک ابله‌ها می‌کند
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت شماره ۳۷۲۹

یک زمان زین قبله گر ذاهل شوی
سُخره هر قبله باطل شوی
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت شماره ۲۶۲۸

چون بت سنگین، شما را قبله شد
لعنت و گوری شما را ظُله شد
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۲۷۶۴

در تو تا کافی بُود از کافران
جای گند و شهوتی چون کافران
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۱۲۳۰

هر چه از یارت جدا اندازد آن
مشنو آن را، کآن زیان دارد، زیان
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۴۱۹

ای بسا دولت که آید گاه گاه
پیش بی‌دولت، بگردد او ز راه
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۲۷۶۱

ای بسا معشوق کاید ناشناخت
پیش بدبختی، نداند عشق باخت
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۲۷۶۲

از پی گندم، جدا گشتی از آن
که فرستادست گندم ز آسمان
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۴۳۱

گرچه یک مو بُد گنه گو جسته بود
لیک آن مو، در دو دیده رسته بود
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۱۷

تا یکی مو باشد از تو پیش چشم
در خیالت گوهری باشد چو یشم
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۱۰۹

دور باش غیرت آمد خیال
گرد بر گرد سراپرده جمال
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۳۶۷

شب مَحسُپ اینجا اگر جان بایدت
ورنه، مرگ اینجا کمین بگشایدت
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۹۲۹

رو از نقاش رومی تافتی
چون ز نقشی انس دل می بافتی

گر ازین انبار خواهی بر و بر
نیم ساعت هم ز همدردان مبر
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت شماره ۲۶۳۰

سوی آن مرغابیان رو روز چند
تا تو را در آب حیوانی کشند
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۴۸۷

روح خود را متصل کن ای فلان
زود، با ارواح قدس سالکان
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت شماره ۴۴۸

هر که او را برگ این ایمان بُود
همچو برگ، از بیم این لرزان بُود
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۳۲۸۹

بر دل عاقل، هزاران غم بود
گر ز باغ دل، خلالی کم بود
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۲۰۵۹

عاشقان از درد زآن نالیده‌اند
که نظر ناجایگه مالیده‌اند
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت شماره ۲۲۹

ذوق دارد هر کسی در طاعتی
لاجرم نشکید از وی ساعتی
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۲۷۶۹

خدمت بسیار می‌بایست کرد
مَر تو را تا برخوری زین چاشت خُورد
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۴۱۱

چون تو کاهل بودی اندر التجا
آن مصیبت‌ها عوض دادَت خدا
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۴۱۲

پس بداند که خطایی رفته است
که سمن زار رضا آشفته است
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت شماره ۱۸۶۳

فرقت از قهرش اگر آبستن است
بهر قدر وصل او، دانستن است
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۲۶۳۳

تا دهد جان را فراقش گوشمال
جان بداند قدر ایام وصال
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۲۶۳۴

چون جفا آری، فرستد گوشمال
تا ز نقصان وای روی سوی کمال
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۴۸

هم در آن دم گوشمال حق رسید
چشم او بگشاد و، گوش او کشید
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۱۶۷۷

چون تو وردی ترک کردی در روش
بر تو قبضی آید از رنج و تبش
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۴۹

من شکستم حرمت ایمان او
پس یمینم برد دادستان او
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۱۶۸۸

من شکستم عهد و، دانستم بدست
تا رسید آن شومی جرأت به دست
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۱۶۸۹

آن ادب کردن بود، یعنی: مَکُن
هیچ تحویلی از آن عهد گهن
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۵۰

آن عقابش را عُنابی دان که او
در رُبُود آن موزه را ز آن نیکخو
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۲۶۲

تا رهاند پاش را از زخم مار
ای خُنک عقلی که باشد بی غبار
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۲۶۳

همچو پیلیم، بر سرم زن زخم و داغ
تا نبینم خواب هندستان و باغ
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۴۱۹۹

تا که خود را در دَهِم در جوش، من
تا رهی یابم در آن آغوش، من
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۴۲۰۰

این سزای آن که شد یار خسان
یا کسی کرد از برای ناکسان
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۶۳۷

این سزای آنکه اندر طمع خام
ترک گوید خدمت خاک گرام
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۶۳۸

این گله زان نعمتی کُن کت زند
از درِ ما، دور و مطرودت کند
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت شماره ۹۳

در حقیقت دوستانِ دشمنند
که ز حضرت دُور و مشغولت کنند
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت شماره ۹۶

ور سر مویی ز وصفش باقی است
او نه از عرش است، او آفاقی است
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۱۷۹۸

بوی شیر خشم دیدی؟ باز گرد
با مناجات و حذر آن باز گرد
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۸۹

چونکه قدرت رفت، کاسد شد عمل
هین که تا سرمایه نستاند اجل
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۲۹۸

بَعْدُ تُو مَرِ گِیست با دَرِدِ و نَکال
خاصه بعدی که بود بَعْدِ الْوِصال
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت شماره ۲۸۹۴

آزمودم من هزاران بار بیش
بی تُو شیرین می‌نبینم عیشِ خویش
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۸۰۰

ما برین دَر گَه مَلولان نیستیم
تا ز بعد راه، هر جا بیستیم
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۲۹۳۲

هست در کوششِ امیدم بیشتر
دارم آندر کاهلی افزون خطر
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۰۹۸

سالها پَرَم به پر و بالها
سالها چه بود، هزاران سالها

می روم، یعنی نمی ارزد بدان؟
عشق جانان کم مدان از عشق نان
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۱۹۷۱

جهد کن تا نور تو رخشان شود
تا سلوک و خدمت آسان شود
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۴۵۸۴

رو بدین بالا و پستی ها بدو
تا شوی تشنه و، حرارت را گرو
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۲۱۴

بعد از آن از بانگ زنبور هوا
بانگ آب جو بنوشتی ای کیا
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۲۱۵

حاجت تو کم نباشد از حشیش
آب را گیری، سوی او می گشیش
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۲۱۶

گوش گیری آب را تو، می گشی
سوی زرع خشک، تا یابد خوشی
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۲۱۷

زرع جان را کش جواهر مضمهر است
ابر رحمت پر ز آب کوثر است
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۲۱۸

تا سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ آید خطاب
تشنه باش، اللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۲۱۹

مغز نَغزی دارد آخر آدمی
یکِ دمی آن را طَلَب، گر ز آن دمی
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۴۱۸

در پناه حق، شاپور



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com